

جشن سده ثبت جهانی شد

هنر تذهیب و جشن سده دیروز چهارشنبه ۱۵ آذرماه ۱۴۰۲ در سومین روز از هجدهمین نشست کمیته بین‌الدولی پاسداری از میراث



فرهنگی ناملموس ثبت جهانی شدند. به گزارش روابط عمومی وزارت میراث، جشن سده با مشارکت تاجیکستان؛ و هنر تذهیب مشترک با کشور های آذربایجان، تاجیکستان، ترکیه و ازبکستان برای ثبت جهانی به یونسکو ارسال شده‌است. جشن سده، جشنی ایرانی است که در آغاز شامگاه ۱۰ بهمن برگزار می‌شود. این جشن بیش از هزاران سال قدمت دارد (از زمان پیدایش آتش) و از کهن‌ترین جشن‌های ایرانی به‌شمار می‌رود. هنر تذهیب قبل از اسلام نیز رواج داشت و در آن زمان زنگاری نامیده می‌شد. قرآن‌های خوشنویسی و تذهیب قرون اولیه اسلامی مشابه نقاشی‌های تزئینی دوره ساسانی است.

پلیس ترکیه تتلورا تحویل ایران داد

امیرحسین مقصدولو، ملقب به تتلو که چندسال اخیر در استانبول ترکیه زندگی می‌کرد، توسط پلیس ترکیه در مرز بازرگان تحویل ایران و پادستور قضایی بازداشت شد. خبرگزاری میزان در این باره نوشت: لحظاتی پس از بازداشت مقام قضایی در استان آذربایجان غربی در خصوص تحقیق از اتهامات انسانی متهم را تفهیم اتهام و در جهت تکمیل تحقیقات تحویل ضابط قضایی داد. تتلو به دلیل فراخوان برای حضور نوجوانان زیر ۱۸ سال در محل زندگی‌اش در استانبول، شکات زیادی در داخل ایران دارد.

تداوم ممانعت از مداحی حمیدعلیمی

حمید علیمی، مداحی که در ماه‌های اخیر بارها علیه برخی اقدامات دولت موضع‌گیری کرده‌است، اعلام کرد که از حضور در دو جلسه مداحی، با وجود اعلام و اطلاع‌رسانی قبلی، منع شده است. به گزارش «انتخاب»، علیمی با انتشار تصویر از اطلاعیه‌های مربوط به این دو جلسه نوشت: «بابت حضور تیاقتم در این دو جلسه همه برادران و خواهران عزیز عذر خواهی می‌کنم. مقامات محترم کاشان و آران و بیدگل صلاح ندوینستن که در روزه حضور پیدا کنم، فقط خواستم بدوین بدقولی نکردم. باز هم عذر خواهی می‌کنم. حلالم کنید.»

اهدای نشان ویژه اتریش به فیلمساز ایرانی

هوشنگ الهیاری، فیلمساز ایرانی، مدال طلای اتریش را به پاس یک عمر فعالیت و خدمات هنری و پزشکی از رئیس‌جمهور اتریش دریافت کرد. به گزارش ایلنا، طی مراسمی در وزارت فرهنگ و هنر اتریش با حضور الکساندر فن در بلن، رئیس‌جمهور اتریش و جمعی از شخصیت‌های فرهنگی و هنری، نشان طلای برتر این کشور و همچنین حکم تقدیر به هوشنگ الهیاری اهدا شد. الهیاری دارای تحصیلات روان‌پزشکی است و همچنین از سال ۱۳۵۰ به عنوان فیلمساز فعالیت دارد. در آثارش به مساله پناهجویان و مهاجران و مشکلات آنها توجه می‌کند.

روز نماز جمعه در تقویم رسمی کشور ثبت شد

سختگوی شورای سیاستگذاری ائمه جمعه کشور از ثبت پنجم مردادماه به عنوان روز نماز جمعه در تقویم رسمی کشور خبر داد. علی‌نوری گفت: پیشنهاد این شورا به شورای فرهنگ عمومی کشور پنجم مرداد همزمان با اقامه نخستین نماز جمعه به امامت مرحوم آیت‌الله طالقانی در تقویم رسمی کشور به نام «روز نماز جمعه» نامگذاری شد. وی افزود: مصوبه اخیر شورای فرهنگ عمومی در روز نماز جمعه به عنوان واقعه‌ای تاریخی و مهم از سال ۱۴۰۳ تأکید دارد.

پاسخ وزیر علوم به افزایش هزینه ثبت‌نام کنکور: سازمان سنجش مجبور است مخارج خود را تامین کند!

باشگاه خبرنگاران نوشت: وزیر علوم گفت: برای اینکه دولت در بخش آزمون‌های سازمان سنجش آموزش کشور هزینه‌ای صرف نمی‌کند، این سازمان مجبور است هزینه‌های پرسنلی و سایر خدمات خود را از طریق آزمون‌ها تامین کند. محمدعلی زلفی‌گل در گفت‌وگو ی رخط با دانشجویان، اساتید و کارمندان، ادامه داد: بخشی زیادی از درآمدهای این سازمان صرف هزینه‌های پرسنلی و بخشی نیز صرف کمک به تامین و تجهیز دستگاه‌های آن می‌شود.



نگاهی به آینده تئاتر - ۲

لحظه دلهره‌آور برای تئاتر دانشگاهی

سیاسی که طی آن سال‌ها تجربه کرده بودیم، آنچه مورد توجه داوران جشنواره نیز قرار گرفت و از زبان رضا ثروتی با تمجیدی کمتر شنیده شده بیان شد، معطوف به همین مسأله بود. البته آن روزها مجتبی کریمی دو نمایش دیگر هم در جشنواره مونولوگ دانشگاه هنر روی صحنه برده بود که در یکی، او روایتگر زندگی یک قاتل سریالی می‌شد که با نوعی طیب خاطر تمام تماشاگران را تهدید به قربانی شدن در آینده می‌کرد. آن نمایش هم به مهم‌ترین اثر جشنواره وقت بدل شد. حتی کریمی با مجتبی کریمی، که در اجراش در فضای عمومی گفته بود: «باین حال هیچگاه اجراش رخ نداد. اتمسفر آن نمایش‌ها همگی متأثر از وضعیت سیاسی زمانه خود بود؛ وضعیتی مملو از بیم و امید از آمدن یک نیروی سیاسی متضاد با دولت پیشین و البته در تلاش برای تغییر رفتارهای سیاسی، با این

حال هیچ‌یک از نمایش‌های کریمی بوی امید نمی‌داد. آنها محصول یک وضعیت سیاسی و اجتماعی بود، همانند بسیاری از آثار آن روزها. تلاش کارگردانی چون کریمی که بعدتر نسل مهمی در تئاتر دهه نود شدند، جدال با شیوه‌ای بود که از قضا در آن روزها محبوب هم شده بود. نالیسم اجتماعی. کریمی در کنار کارگردانی چون یوسف باپیری یا شکان خیل‌نژاد در تضاد با بازنمایی نعل به نعل جهان بیرون بودند. آن‌هایی خواستنده فرمی تازه دست یابند که در آن کارگردان فارغ از متن، موقعیتی پدیدار شناسانه ایجاد می‌کرد تا مخاطب به نوعی به ادراکی مشترک دست یابد. رویه‌ای که حساب می‌آمد؛ اما وضعیت سیاسی زمانه خود بود؛ وضعیتی مملو از بیم و امید از آمدن یک نیروی سیاسی متضاد با دولت پیشین و البته در تلاش برای تغییر رفتارهای سیاسی، با این

شده؛ در ادامه مسیر حرفه‌ایش اما با ممانعت ارجار سالن مولوی روبه‌رو شد. سالی که قرار بود محملی برای اجرای نمایش‌های موفق آن جشنواره باشد، یعنی محلی برای کارهای دانشجویی که امکان حضورشان در سالن‌هایی مثل تئاتر شهر یا ایرانشهر وجود نداشت؛ اما پس از کشمکش‌هایی نمایش تقریباً دو سال بعد، در سالن سایه تئاتر شهر روی صحنه رفت.



احسان زبور عالم

هفته‌های گذشته در یادداشتی با عنوان «گیشه شما راقوت خواهد داد» به این پرداختم که تئاتر ایران حداقل طی یک سال آینده چه وضعیتی خواهد داشت. خوشبختانه این یادداشتی مستقیم یا غیرمستقیم با واکنش‌هایی روبه‌رو نشد. یکی از این واکنش‌ها گفتگوی دوستانه من با مجتبی کریمی، هم‌دانشگاهی سابق و کارگردان کم‌کار این روزهای تئاتر ایران بود. مجتبی کریمی یکی از پدیده‌های موفق در تئاتر ایران پس از رویدادهای سال ۸۸ به‌شمار می‌آید. او که در جشنواره هجدهم تئاتر دانشگاهی موفق به کسب جوایز بهترین کارگردانی و بهترین نمایش جشنواره

گزارش

درباره نمایش‌های «ترمینال ۳» و «انسان/اسب؛ پنجاه/پنجاه»

نفس‌های به‌شمارش افتاده تئاتر



محمد حسن خدایی

این روزها وضعیت تئاتر کلاتشهر تهران به مانند آب‌وهوایش پر از دود و غبار شده و به اصطلاح نفسش به‌شمار افتاده است. استعاره‌ای از بحران و نیاز به مداخله جدی نهادهای مسئول. این اکوسیستم آلوده به انواع مواد زائد و خطرناک، نشانه‌ای است از وخامت حال عمومی نهاد اجتماعی تئاتر. دیگر به مانند گذشته نمی‌توان درباره تئاتر به لفاظی مشغول شد و نگاه پاتولوژیک و آسیب‌شناسانه به این پیکر بیمار نداشت. از دل این بحران عمومی تولیدات تئاتری که با مناسبات تولید آثار هنری نسبت مستقیم دارد، آینده ناگواری پدیدار خواهد شد و وظیفه ما است که زنگ‌های هشدار را به صدا درآورده و تذکار دهیم که این مسیر، فرجامی خوش ندارد و همه را باهم خواهد سوزاند. این هشدارها صدا البته اشاره‌ای است تلخ به این واقعیت که در زمانه حاضر بیش از هشدار و تذکار، نمی‌توان کار خاصی کرد و انتظار گشایش ویژه‌ای داشت. این انفعال عمومی در مقابل‌با این حجم از فعالیت ویر صحنه بر بدن تعداد اجرا از تناقضات قابل تامل دوران ما است. در ظاهر امر گویا همه تلاش دارند چیزی را تغییر دهند اما شوربختانه، همه چیز بر مدار همان مناسبات نخ‌نمای گذشته می‌چرخد ویر حجم ابتدال و سهیل‌انگاری بیش از پیش اضافه می‌شود.

این هفته و بنابر سنت این چند ماهه روزنامه، به اجراهای صحنه‌ای تئاتر تهران می‌پردازیم. اجراهایی گاه قدر دیده و اغلب مورد تغافل واقع شده.

نمایش اول - ترمینال ۳

لارش نون نویسنده‌ای است که به فضاهای «غرب آشنا» می‌پردازد. مفاهیمی چون خاطره، هویت و زندگی روزمره در جهان مدرن و پس‌مدرن، عنصر اصلی این نمایشنامه نویسنده سوئدی محسوب می‌شود. «ترمینال ۳» در رابطه با دوجوز است که در یک مکان نه چندان معلوم، مشتاقی دین فرزند خود هستند. یک زوج برای دیدن فرزند که در حال متولد شدن است و یک زوج برای دیدن فرزند که مدتی قبل به دست مرگ، زندگی را وداع کرده و به آرامش ابدی رسیده است. سامان رفیعی در مقام کارگردان تلاش کرده در فضای به نسبت کوچک سالن مهرگان، جهان پیشنهادی لارش نون را با امکانات محدودی که در اختیار دارد بازنمایی کند اما برای ساختن این فضای رازآلود، به سالن بزرگتری احتیاج است که امکان اجرایی کردن ایده‌های نوآورانه و پر از ابهام نویسنده را مهیا کند. نالیسم انتزاعی و وهم‌آلود «ترمینال ۳» اگر در یک مکان فشرده اجرایی شود، تمایز آدها و دیگر بودگی‌شان را ناممکن می‌کند. به هر حال از یاد نبریم که آثار نویسندگانی چون یون فوسه و لارش نون واکنشی است هستی‌شناختی به جامعه مرفه و اتراعی شده اروپای شمالی که این روزها گرفتار بحران هویت است. بنابراین اجرایی کردن این قبیل فضاهای سرد و تاریک شمال اروپا برای تماشاگر ایرانی، به‌استراتژی دیگری نیاز دارد چرا که مناسبات انسان‌ها در ایران امروز، تفاوت‌های معناداری با مردمان اسکندریانوی دارد. اجرای سامان رفیعی

به چند دلیل. نخست آنکه نزدیک به سه سال از آخرین برگزاری جشنواره تئاتر دانشگاهی می‌گذرد و دولت جدید نیز تمایلی به برگزاری جشنواره ندارد. بجز یک مورد جشنواره ار دیهشت در دامغان، دیگر رویدادهای داخلی مثل مونولوگ یا تجربه نیز با سردی مسئولان دانشگاهی برای برگزاری روبه‌رو شده است. این به معنی حذف یک مجرا برای ادراک یک جهان تازه است، جهانی که در آن نسل تازه‌ای زیست، اندیشه و فارغ از تولید، خلق ایده می‌کند. بسنت این مجاری منجر به خوت‌دهشتناکی نیز در میان دانشجویان شده است. دانشجویانی که چون کریمی می‌توانستند در یک بزنگاه توانایی خود را اثبات کنند؛ حالا در یک وضعیت انتزاعی قرار گرفته‌اند. توانایی‌هایشان روی کاغذ است و در میدان عمل فرصت عرض اندام ندارند. این وضعیت عدم‌گونه، ما را از شناخت آنچه در سر این نسل جدید می‌گذرد، محروم ساخته است.

مسأله دوم نوعی سردرگمی است که در شرایط تئاتر دانشجویی و دانشگاهی حاکم است. ۱۰ سال پیش که «سر بسته از تهران» تولید می‌شد، فارغ از ضعف‌های عمومی دانشگاه، هنوز فضای آکادمی با نوعی انسجام روبه‌رو بود. اساتید با فضایی مشابه امروز روبه‌رو نبودند و گروه‌های دانشجویی با دو گانه‌ای به نام اجرا برویم یا نرویم نیز درگیر نبودند. دانشگاه هنوز محل حضور چهره‌های فکری بود و نشریات دانشجویی، فارغ از همه کم و کسری‌ها، ایده‌هایی فکری به دانشجویان می‌دادند. برای مثال مقاله‌ای از رضا سرور در مجله کنش، نشریه دانشجویی دانشگاه هنر، بعدها الهام‌بخش خوبی در شکل‌گیری آثاری خلاف وضعیت آن روزها شد. این مهم را با چاپ برخی کتاب‌ها و البته محبوبیت و تأثیر برخی اساتید باید درآمیخت، اساتیدی که حداقل طی یک سال گذشته با سکوت کرده‌اند یا محو شده‌اند. یکی از حرف‌های تکرار شونده در دهان دانشجویان، تپه بودن دانشگاه از حضور اساتید مؤثر



با تمام تلاش‌هایی که صورت داده، همچنان نتوانسته یک فضای بسنده از جهان غرب‌آشنای لارش نون خلق کند. تلاش بازیگران جوان این نمایش قابل ستایش است اما همچنان تجربه بیشتری برای مواجهه با یکی از مهم‌ترین نویسندگان مطرح اروپا لازم است. رویت‌پذیر کردن زمان‌های مرده نمایشنامه، حتی پذیر کردن آن دقیق انتظار‌های کشنده و همچنین بازنمایی هویت‌های مخدوش و در حال زوال، کاری است بس دشوار.

نمایش دوم - انسان/اسب؛ پنجاه/پنجاه

برشت در نمایشنامه «کله‌گردها و کله‌تیزها» به مفهوم عدالت می‌پردازد. اینکه چگونه در غیاب جامعه‌ای عادلانه، انسان‌ها به چنان انحطاطی دچار می‌شوند که فی‌المثل شخصیتی چون «کلاس رعیت» تنها آرام‌ان زندگی‌اش، داشتن یک قاطر و نپر داختن بهره مالکانه شود، آن‌هم زمانی که دخترش «نانا» در عسکر تکرده خانم «کورسا موتنیس»، با دست‌مزدی ناچیز مشغول کار است و حتی حق آن را ندارد که انعام مشتریان را دریافت کند. برشت به شکل درخشانی نشان می‌دهد که چگونه برآمدن فیگور ادیکال و شبه انقلابی چون «ایبرین» می‌تواند به تحلیل رفتن سویه سیاسی توده‌های تحت ستم منجر شده و در نهایت به حکومتی تازه تأسیس میدان دهد که بار ادیکالیسمی انحرافی، بار دیگر مناسبات ناعادلانه قدیم را به شکل تازه تولید کند. پروژه مشترک هاله مشتاقی نیا و مرتضی اسماعیل کاشی، با نگاهی به جهان برشت اجرا شده است. گویا اینکه چندان از لحن طنزانه توده‌پسنده برشت خبری نیست و کمابیش باورایی اکسپرسیونیستی و هژمونی در یک



است. به‌نوعی آنان معتقدند فضای حاکم بر دانشگاه آنها را به سوی تولید سوق نمی‌دهد. هرچند در آن سوی دیوار‌های دانشگاه هم نیرویی آنها را به تشکیک در اجراسوق می‌دهد. گفتگوی من با مجتبی کریمی در یک نقطه با پرسش‌های روبه‌رو شد، در چنین وضعیتی کدامین فرم‌هنری‌رهایی‌بخش است؟ آیا این شرایط می‌تواند ایده تازه‌ای به نسل تازه و حتی شخصیت‌های حرفه‌ای فعال بدهد یا خیر؟ البته شخصیت‌های حرفه‌ای حداقل طبق رویدادهای گذشته به نظر حرفه‌ای‌ها گیشه را به عنوان یک عنصر سازنده و مؤثر از منظومه خود خارج نمی‌کنند. چیزی که برای گروه‌های دانشجویی نیز گریزناپذیر می‌شود. بی‌زنگ شدن جشنواره دانشگاهی به معنای کم‌رنگ شدن سالن مولوی از چرخه اجرا است، جایی که از قضا با تمام خامی‌هایش، زمینه کشف استعدادها و رویه‌های ممکن در آینده است؛ اما شرایط نشان می‌دهد که اگر کسی هم قصد اجرا یا به نمایش گذاشتن فرم‌های تازه ممکن در بازتاب وضعیت کنونی از طریق تئاتر داشته باشد، باید به گیشه فکر کند؛ چرا که تئاتر ایران دیگر در یک موقعیت حمایتی نیست. برای تولید، پول نیاز است و پول هم به قول معروف علف خرس نیست، پولی که خرج می‌شود مستلزم بازگشت است و این یعنی همان چشم‌انداز گیشه. پس گویی نیاز به تعریف یک ساحت دیگر است. یک گرد گمشده، یک ایده مفقوده، یک نظر گاه متفاوت که حداقل ذهن جستجوگر را از این وضعیت خارج کند. یک بزنگاه مهم که شاید نقش مهمی در آینده ایران ایفا کند، به عبارتی یافتن اصل می‌تواند بخش مهمی از مناسبات آینده تئاتر ایران را تغییر دهد، جایی که حتی دولت در مقام یکی از عوامل انسداد در آفرینش به واسطه برنامه‌های اخیرش - البته این برنامه‌ها معطوف به دولت کنونی نیست - مجبور به واکنشی خلاف‌نظر خود شود. این نوشتار می‌تواند ادامه داشته باشد.

موزه روبرو هستیم که گویی پیش از این اردوگاه مرگ بوده. این اجرا را می‌توان ذیل همان سنت روایی پس از جنگ دوم جهانی صورت‌بندی کرد که نویسندگانی چون «بریمولوی» بران با فشاری کردند تا روایت از دست‌رفتن، به فراموشی دچار نشود. به لحاظ اجرایی، فضا دو قطبی است. اشاره‌ای بی‌واسطه به همان تقسیم‌بندی کاذب و فاشیستی توده مردم در نمایشنامه برشت. اینکه مولفه‌های نژادی و ناتوریستی، در اینجا فرم سرها به کار بر ساختن ایدئولوژیک نوعی فراماسیون سیاسی و اجتماعی می‌آید و انسان‌ها را به ایزدهایی منقاد قدرت نوظهور و خطرناک تبدیل می‌کند. فضای موزه در نسبت با تاریخ و حافظه جمعی قربانیان فاشیسم هیتلری، ناگهان با رستاخیز مردگان، بدل به اردوگاه می‌شود. مردگان بازگشته‌اند تا بار دیگر امکان اجرای دسته‌جمعی یک تئاتر را بیابند. بدن‌هایی اغلب در فرم شده، با ژست‌هایی هراسان و نگاه‌هایی خیره. مردگان لباس‌هایی متحدالشکل بر تن دارند که هر نوع فردیت و عاملیت را پس می‌زند و نشانی است از یک زیست‌اردوگاهی با موجوداتی که به قول آگامبن به حیات برهنه فرو کاسته شده و تنها با اعداد از یکدیگر متمایز می‌شوند. استراتژی مرتضی اسماعیل کاشی در مقام طراح و کارگردان، بازنمایی دو محفظه شیشه‌ای کنار هم قرار داده می‌شود تا فضایی مشترک مابین قربانیان ساخته شود تفاوت‌ها رنگ می‌بازد و ناگهان موزه بار دیگر تبدیل به اتاق مرگ شده و هول‌کاستی دیگر به راه می‌افتد. لحظه آجیدن اجرا و رفتن از منطق «پنجاه/پنجاه» به یک کلیت صدر صدی مرگبار.

این اجرا را می‌توان فرمی از متا-تئاتر دانست. یک گروه تئاتری که قرار است نمایشی را بر صحنه آورد، متا-تئاتری که در آن خبری از همدلی و کار داوطلبانه نیست و از قضا هم راه است بانوعی اجبار اقتدار گرایانه. برای مثال در طول اجرا مردی را مشاهده می‌کنیم که لباس نظامی بر تن دارد و در مقام مسئول دستور دادن به بازیگران است. او در نقش کارگردان، اسلحه به دست، به اجرایی تمایل دارد که هر نوع مقاومت و اعتراض اجراگران را پس زند. نظام ریباشناسانه‌ای که با زور اسلحه بر صحنه اجرا می‌شود، از جهان برشت فاصله گرفته و زیست‌اردوگاهی توده‌های بی‌شکل در گتوها و اتاق‌های مرگ را بازنمایی می‌کند. بدن‌هایی ماسیده، میل‌هایی سرکوب‌شده و عشق‌هایی به محاق رفته. این است جهانی که در نمایش اجرایی می‌شود.

همکاری مشترک هاله مشتاقی نیا و مرتضی اسماعیل کاشی، تجربه‌ای است قابل اعتدال تولید تئاتر با هنر جوانی که قرار است در یک پروژه طولانی مدت مشارکت کنند. نوعی تمرین زیستن جمعی که قرار است روایتگر جهانی باشد که مردگان بازگشته‌اند تا امید‌های فراموش شده را بار دیگر زنده کنند، حتی در اتاق‌های گاز وقتی در انتظار مرگ هستند. در مقابل مامور شکنجه اردوگاه که اسلحه به دست، قدرت پیشوا را به رخ می‌کشد. در همان فرار رفتن از دو گانه‌های کاذب «کله‌گردیا» «کله‌تیز» بودن و بدل شدن به یک کلیت صدر صدی سیاسی از قربانیان اردوگاه‌های نظام فاشیستی. به هر حال در برهوت اجراهای بی‌روق و بی‌مسئله، نمایش «انسان/اسب، پنجاه/پنجاه» غنیمت است و تماشا شای.